



طایر شیرازی

○ پرفسور سید امیر حسن عابدی

دانشگاه دهلی، دهلی

طایر شیرازی یکی از شعرای دوره قاجاری است که چندان شهرتی نیافته است. مؤلف الذریعه الی تصانیف الشیعه^۱ وی را این گونه معرفی کرده است: میرزا حسن خان بن عبدالرحیم خان و برادرزاده ابراهیم خان اعتمادالدوله، رضا قلی خان هدایت که معاصر وی بوده شرح حال او را نوشته و دیوان غزلیات او را مشتمل بر ۵۰۰۰ بیت دانسته. جدا از قصاید وی - نسخه‌ای از دیوان وی با مقدمه‌ای در شرح حال او که در حیات شاعر نوشته شده، در کتابخانه مجلس شورای ملی سابق موجود و در فهرست آن کتابخانه شناسانده شده و از مندرجات همان فهرست برمی آید که در سال ۱۲۴۷ هـ/ ۱۸۳۱-۲ م به بیماری طاعون در کرمانشاه درگذشته است. در فهرست نسخه‌های خطی فارسی^۲ نیز نشان سه نسخه دیگر از دیوان وی^۳ آمده است.

این شاعر همان است که عموی او حاج ابراهیم... در زمان لطف علی خان زند^۴ کلانتر شیراز بود و به هنگام محاصره شیراز از طرف آغا محمد خان^۵... وسیله تسخیر

۱- آقا بزرگ الطهرانی: الذریعه الی تصانیف الشیعه، ۶۳۵/۹.

۲- ج ۳، ص ۲۴۱۳.

۳- دو در کتابخانه دانشکده ادبیات و یکی در موزه بریتانیا.

۴- ۱۲۰۳-۱۲۰۹ هجری/ ۱۷۸۹-۱۷۹۴ میلادی. ۵- ۱۱۹۳-۱۲۱۱ هجری/ ۱۷۷۹-۱۷۹۷ میلادی.

شهر را برای خان قاجار فراهم آورد... و به وزارت وی رسید. فتح علی شاه^۱... او و همه افراد خانواده اش را... به قتل رسانید و فقط از قتل یگانه فرزند بیمار او صرف نظر کردند و او خانواده قوام الملک را تشکیل داد^۲.

یک نسخه خطی کامل از دیوان طایر شیرازی با یک مقدمه مفصل در موزه ملی، دهلی نو نگهداری می شود^۳. این مقدمه درباره طایر و خانواده اش توضیحات مفصلی دربردارد که از نظر تاریخ و فرهنگ ایران ارزش زیادی دارد. مقدمه نامبرده این طور شروع می شود:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله مطلع انوار الوجود و مقطع الوجود لكل موجود بدیع السموات و الارض ناظم عوالم الامكان... ارسل رسلا و انزل كتبا و اختتم الانبياء باكرمهم... الرسول النبي الامي الذي جعله للبرية هاديا... واتاه كتابا عربيا... صلى الله عليه و آله و اصحابه سيما وصيه و ابن عمه... علي امير المؤمنين و اولاده^۴.

در دنباله، تدوین کننده دیوان و نویسنده مقدمه به توصیف شیراز پرداخته و می نویسد:
اما بعد بر اذکيا و ارباب فطنت... مستور نماند که در عرصه وسیع زمین... نیکوتر و دلجو تر از صفحه فارس سیما خاک پاک شیراز نیست.

بلد تفوق بمائها و هوائها و بنائها و الحب فی ابنائها
بلد یظل به الغریب کانه فی اهلها و اسمع جمیع ثنائها

※

چشم مسافر چون بر جمال تو افتد عزم رحیلش بدل شود باقامت
بادش همزاد دم پور مریم است و در خاکش خاصیت آب حیات مدغم. آبش را مزاج
سلسبیل و تسنیم است و فضایش را طراوت جنات عدن و نعیم. صبایش از نزهت

۱- ۱۲۱۱-۱۲۵۰ هجری/ ۱۷۹۷-۱۸۲۲ میلادی. ۲- دکتر معین: فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۷۶.

۳- شماره ۲۵۶/۷۴.

صبحی نشان دهد و هوایش چون نکهت هوا جان بخشد. خاکش را با محبت سرشته اند و آبش را با... آغشته. موزونش شرم قد دلبران گلعداز و ریاض همیونش مصداق جنات تجری من تحتها الانهار. فضای جانفزایش طرب آمیز و هوای دلگشایش نشاط انگیز.

فضایش عجزبخش و عشوه ساز است هوایش مایه ناز و نیاز است مزاج عاشقان را عجزبخشا مزاج دلبران را ناز فرما در آبش کیفیت شراب نهاده اند و به خاکش قوت اطراب داده. صغیر بلبلان خوش الحانش غارتگر متاع دانایی است و نوای قمریان سوخته جانش آتش زن کالای شکیبایی.

نوای قمری و بلبل خروش عکّه و سار همی کنند خجل لحنهای خنیاگر
خاک مصلایش گویی مشک از فر است که از پی سجود به خاک افتاده؟ و آب رکنیش
مقسم زلال کوثر که از آنجا به خلد بهره ای داده اند.

مردمش در جان فردی طاق و در حسن و ملاحظت مشهور آفاق. وفا در ایشان مضمهر است و سخا در دانشان مخمّر. کلامشان را عذوبت جان است و خطابشان را لطافت آب حیوان. آبش بدانسان لطیف و خوشن زبان و ایف و مهربانند که نکو رویان آنجا عادت معشوقان از دست داده رسم جور و جفا ندانند. عرصه باغ و بوستان هر صبح و شام از گلرخان سرو اندام انجمن است و ساخت کاخ و شبستان از طبقهای گل و سنبل چمن. از ارباب فهم و دانش بدان پایه که از آن خاک پاک و ارض تابناک برخاسته از تمام بلدان و امصار نشان نداده اند. از فضلا مانند قطب الدین علامه و صدرالدین محمد و از عرفا شیخ عبدالله خفیف و شیخ روزبهان شطاح و از شعرا شیخ مصلح الدین سعدی و خواجه شمس الدین محمد حافظ و از مترسلین فضل الله صاحب معجم و عبدالله و صاف و دیگر دانشمندان و سخنوران که از حد... بیرون است^۵.

از دنباله مقدمه برمی آید که اسم شاعر حسن بوده و خانواده وی مناصب عالی داشته اند و عمویش اعتمادالدوله حاجی ابراهیم خان وزیر آقا محمد خان بوده و

عبدالرحیم خان پدر طایر، سپهسالار لشکر و حاکم اصفهان بوده و کرمان و سیستان هم به وی تعلق داشته است.

طایر در شب جمعه پنجم رجب ۱۱۹۲ هـ/ ۱۷۷۸ م در شیراز متولد شد. وی جوانی زیبا روی و عاشق مزاج و در زمان حکومت پدر خود در جمیع امور دخیل بوده و بیشتر اوقات او به مقتضای جوانی در عیش و عشرت و سیر و شکار صرف می شد، تا به ۲۴ سالگی رسید.

در این اثنا فتح علی شاه قاجار، اعتمادالدوله را در سال ۱۲۱۵ هـ/ ۱۸۰۱-۱۸۰۰ م به قتل رسانید و خانواده وی مغضوب و طایر گوشه نشین و نایبنا گردید.

چون سورت غضب شاهی فرونشست، در سال ۱۲۲۸ هـ/ ۱۸۱۳ م شاهزاده محمد علی میرزا طایر را به اصفهان دعوت کرد و او را جلیس و ندیم خود گردانید. پس از درگذشت شاهزاده نامبرده، طایر به خانواده شاهی پیوسته و مصاحب شاهزاده طهماسب میرزا گردید.

صاحب مقدمه درباره شاعری طایر می نویسد: "گوی سبقت از شعرای ماضی و حال ربودند، چنانکه در فن قصیده گویی، به سیاق استادان سلف اقرب از جمیع ابتدای زمان است و در طرز غزل سرایی نادره دوران، در بداعت معنی و سلاست لفظ و دقت فکر و تازگی خیال سالهاست که بدین مایه و پایه شاعری پای به دایره نظم ننهاده".

نسخه موزه ملی شامل ۴۳ قصیده، تقریباً ۴۸۸ غزل، ۳۶ قطعه و شش رباعی می باشد. قصاید طایر در مدح حضرت علی، امام حسین، امام رضا، طهماسب میرزا و غیره می باشند که در مواقع عیدالقدر، عیدالاضحی، و غیره سروده شده است. در دو قصیده تاریخ بنای باره نجف اشرف، سرای و کاخ، در یک قصیده تقرب اعطای خلعت شاهی به شاهزاده داده شده است. در قصیده ذیل که در ۵۵ سالگی سروده، شاعر از زندگی خود سخن گفته است:

دریغا که از گردش آسمان مرا شد بهار جوانی خزان
گذشته است در این سرای سپنج زینجاه و پنجم فزون سالیان

در یکی از قصاید شاعر بیت ظهیر فاریابی^۱ را تضمین نموده:

برحسب مدعای خود از گفته ظهیر تضمین مصرعی دو شد از روی اختصار
کای آفتاب جود زمن نور وامگیر ای سایه خدای زمن سایه بر مدار
تا ابر را بخار بود باد را دخان تا باد را شتاب بود خاک را قرار
فرق و لب عدوی تو پر خاک و پر زیاد چشم و دل حسود تو پر آب و پر زنار
و در قصیده دیگر از انوری^۲ داد طلب کرده است:

طبع مرا در شاعری آن پایه میده کانوری جز معجز پیغمبری نشمارد اشعار مرا
طایر به سروده های خود فخر نموده است:

پایه شعر تو از رفعت ز شعرا برگذشت

گویی اشعار تو هست از خسرو خسرو نشان

در اینجا چند بیت از قصاید طایر نقل می گردد، تا سبک و قدرت وی درست سنجیده شود:

ابر آزاری گذر سوی گلستان کرد باز گلستان را غیرت کان بدخشان کرد باز
حله های رنگ رنگ و جامه های لون لون در بر نوباوگان باغ و بستان کرد باز
بست از غوغا زبان در گلستان زاغ و زغن قمری و بلبل به بستان لب بدستان کرد باز
ابر مروارید بار از کوه آمد سوی دشت باغ و بستان را در و گوهر بدامان کرد باز
باد عنبربیز عنبرریز شد در باغ و راغ نرخ کالای گران مشک ارزان کرد باز
سر برآوردند اطفال ریاحین از زمین مادر خاک آشکارا راز پنهان کرد باز
دیده گریان بلبل در فراق روی گل غنچه را لب بر فراز شاخ خندان کرد باز
دست گل از آستین شاخ گردید آشکار با ید بیضا عیان موسی عمران کرد باز
تا قبای صبر بلبل را کند یک بار چاک غنچه گل تکمه لعل از گریبان کرد باز

۲- وفات: ۵۸۳ هـ/ ۱۱۸۸ م.

۱= وفات: ۵۹۸ هـ/ ۱۲۰۱ م.

شاهد رعنای گل بی پرده شد در گلستان
بسکه از شب تا سحر زد از ایاغ لاله می
شافه زد بر طرّه سنبل صبا مشاطه وار
سوسن آزاد در طرف چمن شده زبان

چشم نرگس را بروی خویش حیران کرد باز
چشم نرگس را ز هم امروز نتوان کرد باز
بر سراز بوی بهارش عنبر افشان کرد باز
همچو من گویی هوای مدح سلطان کرد باز

*

چو آفتاب نهان گشت شامگه ز نظر
قدش چو سرو اگر سرو لاله آرد بار
عیان زگلشن رویش طراوت فردوس
بشرم از گل روی و بنفشه مویش
بلا بزلف دلآویز او گرفته مقام
تکلمی زوی و صد هزار معدن در
زفرق تا قدمش عشوه ساز و شورانگیز
زشوق آمدنش من همان زخود بی خود
چه گفت گفت که ای مستمند خون شده دل
چه شد که شاخ مراد تو داد محنت بار
ترا که بود دهانی به بذله دایم باز
جواب دادم کای ماهروی مشکین موی
پس از قضیه دولتشه ستوده که گشت
چرا نگریم بر آن سپهر جاه و جلال
اگر بخانه نشینم کجاست برگ معاش
اگرچه از خلف الصدق او بحمدالله
ولی نظر بغرور و جوانی از سرلطف
بیاسخم لب شیرین گشاد و گفت از ناز

عیان بکلبه من گشت آفتاب دگر
رخش چو لاله اگر لاله سنبل آرد بر
نهان بچشمه نوشش حلاوت کوثر
چمن چمن سمن و دسته دسته سپسنبیر
اجل به غمزه خونریز او گزیده مفر
تبسمی زوی و صد هزار تنگ شکر
زیای تا بسرش ترک تاز و غارت گر
که از حکایت غمهای من گرفت خبر
چه گفت گفت که ای دردمند خسته جگر
چه شد که نخل امید تو داد خسرت بر
چه شد که مهر خموشی نهادیش بر در
جواب دادم کای سر و قد نسرین بر
بنای مردمی اندر زمانه زیر و زبر
چرا ننالم بر آن جهان حشمت و فر
وگر سفر بگزینم کجاست ساز سفر
بجاست رونق ایوان و تخت و تاج و کمر
نمی کند بسوی بندگان پیر نظر
که ای بفضل و هنر در زمانه گشته سمر

امید من همه از شاهزاده این می بود
که جانب تو رعایت کند فزون زیدر
ازین زیاد بکرمانشهان چو بی خوردان
بخیره خوار مباحش و بهره رنج مبر
ازین قصیده که قصدت زشاه دستوریست
بخوان به حاجب دربار و بوسه ده بر در
زروی شوق قدم را ز سرگن و بشتاب
بعزم بندگی مقتدای جنّ و بشر
امام ثامن ضامن که حکم اوست روان
چه بر زمین و زمان و چه بر قضا و قدر
شاعر در غزلیات خود هم بارها از شاه تجلیل می کند. بعلاوه چنانکه در مقدمه ذیوان

اشاره شده، از بیت ذیل نیز پیدا است که طایر نایبنا شده بود:

سالها بینایی خود از خدا کردم طلب
تا زخاک راه شه گویی دوچار آمد مرا
طایر هم مثل شعرای دیگر از قدر ناشناسی دیگران نسبت به خود شکایت و به هنر
خویش مباهات می کند:

درین بازار کالای هنر را چون شوم بایع

که فرقی از خرف در چشم مردم نیست گوهر را

*

همچو کلک تو پس از دست گهر بار ملک
طایر اندر همه آفاق گهرباری نیست

*

ز نامرادی طایر فغان که در همه عمر
درین چمن گلی از گلبن مراد نجید

*

هزارت زاغ در گلزار دارد جا و نگهداری
چو طایر عندلیبی جا بطرف گلشنش گیرد

وی هیچ وقت شیراز را فراموش نکرد و همواره به یاد وطن خود بود:

چه دید طایر مسکین ز مردمش که همان
زرنج راه نیاسوده از صفاهان شد

*

نیاساید دل طایر زیاران صفاهانی
مگر آمد بخاطر صحبت یاران شیرازش

*

رو سوی ملک فارس کن طایر چند بیهوده در دیار عراق

*

گر ترا طایر هوای عشق بازی در سر است رو بسوی خطه شیراز رو از اصفهان

*

طایر آیا چه دید از غربت که نمی آیدش بیاد وطن

اکنون بعضی ابیات برگزیده از غزل‌های وی:

ای بر سر ار سودای تو شور همه دیوانه‌ها فرزانه‌ها دیوانه‌ات دیوانه‌ات فرزانه‌ها

*

در بتکده از دست دهد سجده آن بت هر لحظه بیا سر بنهم برهمنی را

*

آن کفر زلف پر زچین گر می زند ای همنشین راه مسلمانی چنین از ما سلام اسلام را

*

زاهد و عابد همه، عاشق و رسوا از آن طره عابدشکار غمزه زاهد فریب

*

تیغ ستم کشیده بغیر آزمود و رفت بی قدریم به مردم عالم نمود و رفت

*

سخن رندانه می گوید ز زهد انکار می جوید همانا شیخ شهر از خانه خمّار می آید

*

این دردِ دگر کز مه من نامه بر من هر نامه که آورد بنام دگری بود

*

در جهان تا عاقلان دیر مغانی ساختند از جفای آسمان ایمن جهانی ساختند

از همه عالم نهفتم راز عشق اما چه سود کز زبان من بهر جا داستانی ساختند

بر سر خاک من خونین کفن از هر طرف همدمان از اشک خونین گلستانی ساختند

*

می دهد یاد از گلستانم پاره‌های جگر بدامانم

*

کس آگهی نداد زگم گشته یوسفم هر چند طایر از پی هر کاروان شدم

*

یاد ایامی که جا در گلستانی داشتم نه غم گلچین نه بیم باغبانی داشتم

با نهادم زان بیبازار غمش طایر که من نه سر سودی نه پروای زبانی داشتم

*

گیرم سخن زمهر بتان سر کند کسی این آن فسانه نیست که باور کند کسی

مقطعات و رباعیات طایر شامل مدح و ثنای حضرت علی، امام حسین، امام رضا (ع)،

پادشاه وقت، ملا حسین، شیخ الاسلام، شیخ ابوالحسن، پند و نصایح، تاریخ وفات

شاهزاده بیگم، میر جعفر صافی، تاریخ بنای کاخ شاهی و غیره، هجویات، اقامت اصفهان

و اجازت رفتن از آنجا به تهران و تقاضای نسخه‌ای که کسی عاریتاً گرفته بود، می باشند

یکی از رباعیات وی در اینجا آورده می شود:

صد شکر که کارها بسامان آمد جمعیت دل‌های پریشان آمد

یعنی که زری خسرو افریدون فر با فتح و ظفر سوی صفاهان آمد

در آخر ناگفته نماند که طایر یکی از شخصیت‌های برجسته ادبی و فرهنگی عصر

خوبش بود و نباید اینگونه افراد صاحب فضل و هنر در بوتّه گمنامی و فراموشی بمانند

گذشته ازین مطالعه دقیق دیوان طایر و مقدمه آن بسیاری از گوشه‌های تاریخی و

فرهنگی آن عصر را برای ما روشن خواهد کرد.
